

روح‌الله صالحی

آفریقا هنوز هم بکر است هم در سیاست خارجی ایران و هم در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ. اگر بحث‌های سیاست خارجی در مناطق جهان از سطوح عمقی شروع می‌شود، بحث‌های سیاست خارجی در آفریقا بر سر مباحث اولیه است؛ اینکه چرا باید در آفریقا حضور داشت، چطور باید حضور داشت، آفریقا چه اهمیتی دارد و ده‌ها سؤال از این دست. با وجود تصور ناشی از بحران و کشمکش دائمی در آفریقا، کشورهای آفریقایی طی سال‌های اخیر شاهد رشد اقتصادی قابل توجهی بوده‌اند. برخی این رشد را بر اساس الگوی سنتی مرکز-پیرامون تفسیر و تحلیل می‌کنند و بعضی هم آن را نشانه ورود آفریقا به دوره‌ای جدید می‌دانند. جعفر قنادباشی، از کسانی است که به گفته خودش حدود ۳۰ سال است مسائل آفریقای زیر صحرا را از نزدیک دنبال می‌کند و کارشناس مسائل آفریقا است. او می‌گوید رشد اقتصادی در کشورهای زیر صحرا پایدار نیست و ادامه آن به روابط این کشورها با جهان غرب و میزان سرما به‌گذاری‌هایی که انجام می‌شود، بستگی دارد. با قنادباشی به گفت‌وگو نشستیم. **■ ■ ■**

جناب قناد باشی تا سال ۱۲۰۰۰اگر کسی از رنسناس اقتصاد در آفریقا صحبت می‌کرد شاید کسی باور نمی‌کرد اما در سال‌های اخیر ما شاهد رشد اقتصادی متوسط ۵ در صدی در کشورهای آفریقای زیر صحرا هستیم و حتی چندین کشور آفریقایی رشد اقتصادی بالای ۸٫۷ در صدی را تجربه کرده‌اند. به نظر نظر وضعیت اقتصادی آفریقا در حال متحول شدن است یا اینکه این رشد اقتصادی دوره‌ای و موقتی است؟

رشد اقتصادی این کشورها ناشی از رشد متوازن و اقتصادی که بتواند به صورت پایدار نیازهای آنها را برطرف کند و حتی به استقلالشان کمک کند نیست، یک رشد خاص و مبتنی بر روابطشان با قدرت‌های بزرگ و نیازی است که قدرت‌های خارجی به این کشورها دارند. امریکایی‌ها در سال ۱۹۹۶ طرحی را با عنوان قانون فرصت و رشد آفریقا (AGOA) مطرح کردند تا بتوانند با اجرای آن، تغییراتی در آفریقا ایجاد کنند و سعی دارند از این طریق وارد این منطقه شوند. زیرا معتمدن آفریقا به دلیل عقب‌ماندگی اقتصادی، از نظر ارتباطات نمی‌توانند حلقه وصلی به اقتصاد غرب باشند. اقتصاد عقب‌مانده و سنتی آفریقا حتی از نظر فروش کالا و معادن نمی‌تواند پذیرای محصولات غرب باشد. برای اینکه آفریقا در اقتصاد غرب ادغام شود تاگزیر است تا مرحله‌ای از پیشرفت بالا بیاید تا حلقه‌ای در اقتصادهای مورد نظر غربی‌ها باشد، چه در فروش محصولات صنعتی و چه در فروش کالاهای نظامی. ارتش امریکا نمی‌تواند با جوامع سنتی آفریقا کار کند و آنها تولید کنند تا آفریقا وارد مرحله جدیدی شود تا پذیرای کالاهای غرب باشد. زیرا سرمایه‌گذاری در جایی که فرهنگ آن مبتنی بر سیستم شهرنشین نیست، نمی‌تواند نیازهای غرب را برطرف کند. عده‌ای رشد اقتصادی آفریقا را با افزایش انرژی و فروش نفت جمع می‌زنند، در این میان برخی کشورها نیز رشد فوق العاده‌ای دارند اما این رشد اقتصادی در همه کشورها متوازن نیست. بسیاری از آنها عقب مانده‌اند و سیر فقیرایی داشته‌اند و مسائلی از جمله شروع ابواب اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه و وجود داشته است. به طور مثال، کشورهای شمال آفریقا رشد خوبی تجربه می‌کردند اما سرکوب‌بیداری اسلامی رشد اقتصادی را در این کشورها عقب‌انداخت. آنچه اتفاق افتاده این بوده که در برخی کشورهای متحد غرب پیشرفت‌هایی به وجود آمده است. غربی‌ها در این کشورها نمونه‌های مثل خود را می‌سازند تا سایرین را نیز برای امتثال به غرب ترغیب کنند. از این رو می‌توان گفت که رشد اقتصادی در آفریقا اولاً متوازن نیست، دوماً نقطه‌ای و گذراست. سوماً رشد کشورهای زیر صحرا بستگی به این دارد که امریکایی‌ها تا چه حد جامعه آفریقا را به توسعه برسانند تا از محصولات غربی استفاده کنند و سرمایه‌گذاری‌هایی در آنها انجام دهند تا بتوانند به رشد اقتصادی دست پیدا کنند. رشد اقتصادی که در آفریقا اتفاق افتاده ناشی از این عوامل است و بخشی از رشد اقتصادی نیز از صادرات معادن، فروش کالاهایی مثل کاتکاو و برخی میوه‌ها که به سایر کشورهای صادر می‌شود، ناشی می‌شود و درآمدهایی را نصیب این کشورها می‌کند. مثلاً اروپایی‌ها در برخی کشورهای آفریقایی هتل می‌سازند و همه این عوامل در مجموع به عنوان رشد اقتصادی نافع می‌شود اما در مجموع این سرمایه‌گذاری‌ها بیشتر به داد و بنگ‌فروش است و هیچگونه تأثیری در زندگی آفریقایی‌ها ندارد.

آیا بین رشد اقتصادی جهان با رشد اقتصادی در آفریقا ارتباطی وجود دارد؟

بله، آفریقا بیشتر پذیرای بحران‌های است که در جهان اتفاق می‌افتد. بحران انرژی و افزایش قیمت نفت و محصولات غذایی که از این کشورها صادر می‌شد برای آنها مشکلاتی را پیش آورد و ارزان شدن قیمت نفت نیز می‌تواند برای آنها مشکلاتی داشته باشد و درآمد آنها را کاهش دهد. آفریقا یک سوم کشورهای عضو مجمع عمومی سازمان ملل را تشکیل می‌دهد و حدود ۵۴ کشور آفریقایی هستند و بحران‌های جهانی در این منطقه نیز تأثیر می‌گذارد. آفریقا منطقه فقیری از جهان است که از نظر سطح زندگی شکاف زیادی بین کشورهای سرمایه‌داری و آفریقا ایجاد شده است و این عوامل جهان سرمایه‌داری را نگران کرده است. حتی غرب از بازگشت کمونیسم به آفریقا که ناشی از فقر است واهمه دارد. به همین خاطر کشورهای توسعه یافته چهار کشور آفریقایی را در گروه ۲۰ عضو کرده‌اند تا شکاف‌ها به نقطه بحران نرسد و بتوانند آن را مدیریت کنند. زیرا این شکاف می‌تواند جوامع دیگر را نیز آسیب‌پذیر کند. از طرفی، غربی‌ها نگران رشد اسلام در آفریقا هستند و برای اینکه ایدئولوژی‌های غربی از کشورهای آفریقایی خارج نشود، سعی دارند تا این فاصله‌ها را کمتر کنند. به همین خاطر، طرح امریکایی‌ها ادغام اقتصاد آفریقا با اقتصاد جوامع پیشرفته است. زیرا غرب به این نتیجه رسیده است

بیماری ابولا را به راه‌انداخته‌اند تا از این طریق، در آفریقا حضور زمینی داشته باشند. به همین خاطر، امریکایی‌ها چند سال پیش سعی داشتند تا دفتر فرماندهی نظامی امریکا در آفریقا (AFRICOM) را ایجاد کنند ولی هیچ دولت آفریقایی اجازه نداد تا این دفتر در این کشورها ایجاد شود. اگر امریکایی‌ها می‌گویند به دنبال رشد اقتصادی در آفریقا هستند پس چرا آفریکوم را به راه می‌اندازند. همزمان با کمک‌های اقتصادی حضور نظامی نیز در آن ادامه پیدا می‌کند.الان امریکایی‌ها ۲۳ کشور آفریقایی حضور نظامی دارند و مستشاران نظامی شان در این کشورها هستند و این نشان می‌دهد که این حضور برای رشد اقتصادی نیست و امریکایی‌ها اهداف دیگری را دنبال می‌کنند.

بیماری ابولا را به راه‌انداخته‌اند تا از این طریق، در آفریقا حضور زمینی داشته باشند. به همین خاطر، امریکایی‌ها چند سال پیش سعی داشتند تا دفتر فرماندهی نظامی امریکا در آفریقا (AFRICOM) را ایجاد کنند ولی هیچ دولت آفریقایی اجازه نداد تا این دفتر در این کشورها ایجاد شود. اگر امریکایی‌ها می‌گویند به دنبال رشد اقتصادی در آفریقا هستند پس چرا آفریکوم را به راه می‌اندازند. همزمان با کمک‌های اقتصادی حضور نظامی نیز در آن ادامه پیدا می‌کند.الان امریکایی‌ها ۲۳ کشور آفریقایی حضور نظامی دارند و مستشاران نظامی شان در این کشورها هستند و این نشان می‌دهد که این حضور برای رشد اقتصادی نیست و امریکایی‌ها اهداف دیگری را دنبال می‌کنند.

اهمیت آفریقا برای امریکا چیست و از چه زوایایی قابل بررسی است
این الیته‌ها امریکایی‌ها در سیاست‌های اعلانی خود پایه‌های دموکراتیزه کردن، مدبریت بحران (امنیت سازی) و رشد و توسعه را مطرح کرده‌اند آیا به غیر از اینها اهداف دیگری نیز وجود دارند؟

جالب است که امریکایی‌ها در دو دهه اخیر شعار دموکراسی را نمی‌دهند؛ زیرا می‌دانند که اگر این شعار را بدهند افرادی که مورد قبول مردم آفریقا هستند، روی کار خواهند آمد و این با خواسته غربی‌ها در تضاد است. امریکایی‌ها در دهه‌های اخیر نیروهای طرفدار خودشان را در انتخابات آفریقا به پیروزی رساندند تا همچنان حضور خود را ادامه دهند. در گذشته چون سطح سواد مردم آفریقا پایین بود و امریکایی‌ها فرمول انتخابات را می‌دانستند، به راحتی مهره‌های خودشان را پیروز می‌کردند، اما الان شعارهایی مثل بهداشت، رفاه و مقابله با تروریست را مطرح می‌کنند تا جریان‌های اسلامگرا که در منطقه رشد می‌کنند را محکوم کنند و اجازه فعالیت به آنها را ندهند. زیرا مردم آفریقا از کلیسا متنفر هستند و مارکسیسم نیز برای آنها تأثیرات قابل توجهی نداشته است و نوعی خلأ ایدئولوژیک در منطقه وجود دارد و امریکایی‌ها سعی دارند تا این خلأ را با فاه پر کنند تا با اسلام پر نشود. امریکایی‌ها با مداخله در سودان، آن را به دو کشور تقسیم کردند و از سودان جنوبی حمایت کردند اما اگر کارنامه سودان جنوبی در سال‌های اخیر نگاه کنیم، می‌بینیم که تنها چیزی که نصیب سودان جنوبی شده، فقر، حطی دائمی و جنگ داخلی است. سودان جنوبی که پتانسیل تبدیل شدن به کشور را نداشت آن را جدا کردند تا سودان را که بزرگترین کشور جهان اسلام بود تضعیف کنند و برای اینکه یک منطقه حائل بین اسلام شمال و جنوب آفریقا به وجود آورند این کار را کردند. در سودان شمالی مردم عرب و سیاهپوست هستند ولی در سودان جنوبی سیاهپوست

گفت‌وگو

گفت‌وگو ۸۸۹۹۸۴۳۸



گفت‌وگو با جعفر قنادباشی، کارشناس آفریقای زیر صحرا

غرب به دنبال رشد اقتصاد وابسته در آفریقا است

هستند ولی عرب نیستند و امریکایی‌ها بحث سیاه و عرب را به راه‌انداختند تا استقلال سودان را مشروطیت ببخشند. حاصل کار امریکایی‌ها در آفریقا سودان جنوبی است که در آنجا دموکراسی و رفاه وجود ندارد. با اینکه سودان جنوبی معادن زیادی دارد و کشور سرسبزی است اما هیچگونه پیشرفت ظاهری در این کشور اتفاق نیفتاده است.

همانطور که می‌دانید آفریقا در دهه‌های گذشته به قاره درگیری‌های قومی معروف بوده و حتی در دهه ۱۹۹۰که شاهد کاهش سطح مناقشات در جهان بودیم، در آفریقا در کشورهایمانند کنگو، کینشاشا، اتیوپی – ارتره، سودان شمالی – جنوبی و... همچنان درگیری وجود داشت، این وضعیت در دهه اول قرن ۲۱ نیز در آفریقا ادامه داشت. آیا در سال‌های اخیر در وضعیت مناقشات داخل آفریقا تغییری مشاهده می‌شود؟

الیه آفریقا به این نام معروف شده‌ولی باید به ریشه‌هایش برگردیم و ببینیم ریشه‌های آن از بین رفته‌اند یا اینکه تقویت شده‌اند. اگر به نقشه آفریقا نگاه کنیم مرزها به صورت خط مستقیم است و در ترسیم آنها مسائل قومی نادیده گرفته شده است. یعنی بخشی از قوم در یک کشور و بخش دیگر آن در کشور دیگر ساکن هستند و این اقدامات زمینه درگیری‌های قومی را فراهم می‌کند. این مرزها که حدود ۱۰۰ سال قدمت دارند بر اساس قوم‌ها کشیده نشده است. در ریشه‌یابی جنگ‌های قومی در آفریقا می‌توان ردپای منافع قدرت‌های بزرگ را مشاهده کرد که آنها همواره اسلحه این جنگ‌ها را تأمین کرده‌اند. در دوره جنگ سرد، غرب و شرق برخی از این اقوام را حمایت می‌کردند و به جنگ‌های قومی امان می‌زدند. در اتیوپی، اوگاندا و انگولا شاهد درگیری‌ها بین چپ‌ها و راست‌ها بودیم. در رواندا، انگلیسی‌ها جنگ قومی را راه‌انداختند تا اقلیت روی کار بیایند که در نهایت به نسل کشی منجر شد. در سودان، غربی‌ها آمدند و طرح اوارسازی مردم را به راه‌انداختند و به آنها غذا و لباس دادند و با این کار مردم را به مخالف دولت تبدیل کرد.در جنوب سودان، انگلیسی‌ها اولین کلید جدایی را زدند و پس از شکست از مهدی سودانی (رهبر انقلابیون سودان) در اواخر قرن نوزدهم سعی کردند تا به تلافی آن زبان و فرهنگ خود را به مردم این کشور تحمیل کنند و در نهایت چند سال پیش به نتیجه لازم خود که جدایی سودان بود، رسیدند.قومیت‌ها در آفریقا وجود دارد و وقتی جنگ رخ می‌دهد این تضادها بیشتر می‌شود و حمله برای اختلاف افکنی است. غربی‌ها هیچ وقت نخواستند تا اختلافات در این کشورها پایان یابد و ملت‌سازی در آفریقا شکل بگیرد. در نتیجه به



درد

چینی‌ها در آفریقا وارد معادلات سیاسی نمی‌شوند و از هر کشوری که ناامنی و اختلافات سیاسی در آن وجود داشته باشد، دوری می‌کنند، اما در کشورهایی که آرام هستند و تضاد سیاسی در آنها وجود ندارد وارد صحنه می‌شوند و طرح‌هایی را اجرا می‌کنند

درد

نفت وجود دارد همواره به اختلافات دامن می‌زنند تا همواره درگیر باشند تا به منافع خودشان برسند. در آفریقای جنوبی زولوهارا در برابر نلسون ماندلا، رهبر ضد اپارتاید تقویت کردند و به تنش‌های قومی در این کشور دامن زدند. ما همیشه در اختلافات قومی دستان غرب را در تحریک و تقویت تضادها می‌بینیم و اینها همواره بوده است.

آفریقا به لحاظ ژئوپلیتیکی با خاورمیانه به هم پیوستگی‌هایی دارد و برخی کشورها مثل مصر، تونس و الجزایر به رغم آفریقایی بودن خاورمیانه‌ای نیز هستند، به نظر شما چرا تحولات چند سال اخیر با همان چیزی که غربی‌ها آن را بهار عربی می‌نامند، به کشورهای زیر صحرا سرایت نکرد؟

تحولات شمال آفریقا داشت به کشورهای زیر صحرا نیز سرایت می‌کرد ولی جلوان را گرفتند. مثلاً کودتای اخیری که در بوركینافاسورخ داد دقیقاً برای جلوگیری از تغییر حکومت بود و فریاب مردم برای اینکه در یک سنسال آینده دموکراسی در این کشور حاکم می‌شود از انقلاب مردمی جلوگیری کردند.در نیجریه تشکیل بوکوحرام برای جلوگیری از همین موضوع است. همچنین تلاش‌هایی که در سنگال برای بدنام کردن مسلمانان انجام شد در راستای چنین امری بود. در کشور مالی نیز حضور نظامی فرانسه برای پیشگیری از انقلاب احتمالی بود. کشورهای زیر صحرا از نظر فشار تشکیل حکومت وارد حکومت سیاسی شدن از کشورهای شمال آفریقا عقب مانده هستند. شمالی‌ها از نظر سیاسی، فرهنگی و سطح سواد سطشان از کشورهای زیر صحرا پیشرفته‌تر است و این عامل در شروع انقلاب در این کشورها نقش مهمی داشت. وقوع انقلاب نیز به رشد و آگاهی دارد و اول مردم باید آگاه شوند که وضع موجود خوب نیست و مردم باید آگاه شوند که وضعیت بهتری نیز وجود دارد که می‌توان به آن دست یافت. این دو موضوع در کشورهای زیر صحرا اتفاق نیفتاد و نهادهای مذهبی نیز در این کشورها نفوذ در مردم را هدایت کند. کشورهای زیر صحرا دوران زیادی تحت استعمار اروپایی‌ها بودند اما کشورهای شمال دوران کوتاهی را مستعمره بودند. کشورهای مصر، لیبی و تونس در سیاست خارجی خود به نوعی با اسرائیل درگیر هستند و نهضت ضدصهیونیستی در این کشورها وجود دارد ولی، تعداد زیادی از کشورهای منطقه درگیر با اسرائیل در این کشورها فعالیت می‌کنند. تضاد بین اسرائیل و غربی‌ها در دوران زیادی تحت استعمار اروپایی‌ها بودند اما کشورهای شمال دوران کوتاهی را مستعمره بودند. کشورهای مصر، لیبی و تونس در سیاست خارجی خود به نوعی با اسرائیل درگیر هستند و نهضت ضدصهیونیستی در این کشورها وجود دارد ولی، تعداد زیادی از کشورهای منطقه درگیر با اسرائیل در این کشورها فعالیت می‌کنند. تضاد بین اسرائیل و غربی‌ها در دوران زیادی تحت استعمار اروپایی‌ها بودند اما کشورهای شمال دوران کوتاهی را مستعمره بودند. کشورهای مصر، لیبی و تونس در سیاست خارجی خود به نوعی با اسرائیل درگیر هستند و نهضت ضدصهیونیستی در این کشورها وجود دارد ولی، تعداد زیادی از کشورهای منطقه درگیر با اسرائیل در این کشورها فعالیت می‌کنند. تضاد بین اسرائیل و غربی‌ها در دوران زیادی تحت استعمار اروپایی‌ها بودند اما کشورهای شمال دوران کوتاهی را مستعمره بودند. کشورهای مصر، لیبی و تونس در سیاست خارجی خود به نوعی با اسرائیل درگیر هستند و نهضت ضدصهیونیستی در این کشورها وجود دارد ولی، تعداد زیادی از کشورهای منطقه درگیر با اسرائیل در این کشورها فعالیت می‌کنند.

الیه آفریقا به این نام معروف شده‌ولی باید به ریشه‌هایش برگردیم و ببینیم ریشه‌های آن از بین رفته‌اند یا اینکه تقویت شده‌اند. اگر به نقشه آفریقا نگاه کنیم مرزها به صورت خط مستقیم است و در ترسیم آنها مسائل قومی نادیده گرفته شده است. یعنی بخشی از قوم در یک کشور و بخش دیگر آن در کشور دیگر ساکن هستند و این اقدامات زمینه درگیری‌های قومی را فراهم می‌کند. این مرزها که حدود ۱۰۰ سال قدمت دارند بر اساس قوم‌ها کشیده نشده است. در ریشه‌یابی جنگ‌های قومی در آفریقا می‌توان ردپای منافع قدرت‌های بزرگ را مشاهده کرد که آنها همواره اسلحه این جنگ‌ها را تأمین کرده‌اند. در دوره جنگ سرد، غرب و شرق برخی از این اقوام را حمایت می‌کردند و به جنگ‌های قومی امان می‌زدند. در اتیوپی، اوگاندا و انگولا شاهد درگیری‌ها بین چپ‌ها و راست‌ها بودیم. در رواندا، انگلیسی‌ها جنگ قومی را راه‌انداختند تا اقلیت روی کار بیایند که در نهایت به نسل کشی منجر شد. در سودان، غربی‌ها آمدند و طرح اوارسازی مردم را به راه‌انداختند و به آنها غذا و لباس دادند و با این کار مردم را به مخالف دولت تبدیل کرد.در جنوب سودان، انگلیسی‌ها اولین کلید جدایی را زدند و پس از شکست از مهدی سودانی (رهبر انقلابیون سودان) در اواخر قرن نوزدهم سعی کردند تا

به تلافی آن زبان و فرهنگ خود را به مردم این کشور تحمیل کنند و در نهایت چند سال پیش به نتیجه لازم خود که جدایی سودان بود، رسیدند.قومیت‌ها در آفریقا وجود دارد و وقتی جنگ رخ می‌دهد این تضادها بیشتر می‌شود و حمله برای اختلاف افکنی است. غربی‌ها هیچ وقت نخواستند تا اختلافات در این کشورها پایان یابد و ملت‌سازی در آفریقا شکل بگیرد. در نتیجه به

دلیل افزایش حضور چین در قاره آفریقا چیست؟ چین از چه درجه‌ای به آفریقا نگاه می‌کنند، رقابت با امریکا یا منافع اقتصادی؟ این سؤال از این جهت مهم است که در سال‌های اخیر شاهد نفوذ اقتصادی چین در آفریقا بودیم و در سال ۲۰۰۹ تجارت چین با کشورهای آفریقایی حتی از امریکا نیز پیشی گرفت و در سال ۲۰۱۳ نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلار رسید ولی میزان تجارت امریکا با این کشورها در حد ۸۵ میلیارد دلار باقی مانده است؟

چینی‌ها در آفریقا دو طرح را دنبال می‌کنند؛ یکی تجارت با کشورهای آفریقایی است و در این زمینه بدون حاشیه‌های سیاسی پیش می‌روند. چینی‌ها وارد معادلات سیاسی نمی‌شوند و از هر کشوری که ناامنی و اختلافات سیاسی در آن وجود داشته باشد، دوری می‌کنند، اما در کشورهایی که آرام هستند و تضاد سیاسی در آنها وجود ندارد وارد می‌شوند و طرح‌هایی را اجرا می‌کنند. چینی‌ها کارهای عام‌المنفعه انجام می‌دهند، به طور مثال استادبوم ورزشی، جاده و پل می‌سازند و همزمان با آن مهندسان چینی نیز در آنجا حضور پیدا می‌کنند. از طرفی، چون کالاهای چینی ارزان قیمت هستند و متناسب با کشورهای جهان سوم است طبیعتاً

۹ جوان | شماره ۴۴۲۵

بازار را برای آنها فراهم کند. هر کس صحنه آفریقا را نگاه کند امنیت این منطقه را متوجه می‌شود. به غیر از کشورهای پیشرفته، طی دو دهه اخیر کشورهای نیمه صنعتی هم وارد آفریقا شدند. حضور کشورهایی مثل ترکیه، ژاپن، چین و استرالیا بیابانگر این است که آفریقا نقش مهمی در تحولات بین‌الملل دارد. سالانه اجلاس‌های زیادی بین کشورهای آفریقایی با کشورهای نیمه صنعتی برگزار می‌شود که از اهمیت آفریقا در عرصه جهانی حکایت دارد.

سیاست‌هایشان را پیش می‌برند اما در مقابل، امریکایی‌ها وقتی وارد آفریقا می‌شوند تحریک سیاسی می‌کنند و احزاب را به جان هم می‌اندازند و با غرور وارد آنجا می‌شوند. مردم آفریقا نیز پادشان است که امریکایی‌ها پدران آنها را در گذشته به بردگی برده‌اند و از آنها متنفر هستند. همچنین چینی‌ها اجلاس‌هایی درست کرده‌اند که یک سال در چین و یک سال در کشورهای آفریقایی برگزار می‌شود تا روابط اقتصادی بیش از پیش بهبود یابد. چین مسئله حاشیه‌ساز در آفریقا ندارد و این موضوع نیز نوعی رقابت با رقیاست. اما سیاست دوم، این است که جمعیت یک میلیارد و ۳۰۰ میلیونی چین علاقه‌مند هستند تا به کشورهای دیگر مهاجرت کنند و بسیاری از کشورهای آفریقایی از نظر تولید غذا و منابع قابلیت‌های زیادی دارند و می‌توانند جمعیت بسیار بزرگی را پذیرایی کنند و چینی‌ها این کار را شروع کرده‌اند و این موضوع برای چینی‌ها مهم‌تر از موضوع اولی است. به همین خاطر، جوامع چینی در کشورهای آفریقایی ایجاد شده‌اند و آنها یک طرح خاموشی را پیش می‌برند. حتی قرار دادی با فرانسه بسته‌اند تا ۵۰۰هواپیمای ایرباس بخردند تا بتوانند این افراد را به آفریقا انتقال دهند ولی تاکنون این کار را انجام نداده‌اند. بخلاف امریکایی‌ها، چینی‌ها جای هیچ کسی را در آفریقا تنگ نمی‌کنند و کالاهایی که به آفریقا فرستاده می‌شود متناسب با نیازهای مردم منطقه است. با توجه به قدرت فزاینده چین، چینی‌ها می‌خواهند تا این کشورها در عرصه بین‌المللی به متحدان چین تبدیل شوند و در مجامع بین‌المللی از آنها به نفع خود استفاده کنند.

سیاست خارجی ایران در آفریقا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا ایران اصلا در این قاره سیاست‌هایی دارد یا نه؟

ما اولویت زیادی در آفریقا داریم و از اوایل انقلاب نیز با توجه به خط مشی ایران، آفریقا جزء اولویت‌های سیاست خارجی ایران بود، ولی ایسن کار به طور مستمر اجرا نشده است. ما در برخی کشورها سفارت‌خانه‌ها و رایزنی‌های فرهنگی ایجاد کردیم و حتی هلال احمر و جهاد سازندگی ما در آفریقا فعال بود و خط سمنند را در سنگال راه‌انداختیم اما این اقدامات فراز و نشیب‌های زیادی داشته است، در برخی دور‌ها با جدیت بیشتر دنبال شد و در برهه‌هایی نیز اهمیت کمتری به آن داده شده و این روند به طور مستمر ادامه نداشته است. قرار دادهای معدنی با کشورهای آفریقایی بستیم و حتی اپرئسل از آفریقای جنوبی به ایران آمده است که نشان می‌دهد سیاست خارجی تا حدی فعال بوده است. در عرصه سیاسی نیز ما خوب پیشرفت داشتیم و حتی ایران عضو ناظر در اجلاس سران اتحادیه آفریقا است و آنها نیز از ایران با عنوان شریک استراتژیک یاد کرده و از سرمایه‌گذاری ایران در آفریقا استقبال می‌کنند. فراز و نشیب‌های سیاست خارجی ایران در آفریقا دو دلیل دارد، یکی سیاست‌های ناهماهنگ و روزمره و عدم پیگیری سیاست‌های دولتی‌ها قبلی است و دیگری اینکه ما بخش خصوصی را در این عرصه فعال نکردیم. زیرا همواره روابط اقتصادی است که روابط سیاسی را رشد و قوام می‌یابد. راه‌های پرسودی برای تجار ما وجود دارد که می‌توانند در آفریقا فعالیت پیدا کنند. ما می‌توانیم در ساختن ترانسفور موتورهایی که برق تولید کند و مورد نیاز آفریقا است فعال باشیم. لذا ما نیاز داریم موسسه‌های را در دولت تشکیل دهیم تا سیاست‌ها را تنظیم کند و با تغییر یک وزیر سیاست‌ها همچنان ادامه داشته باشد.

با توجه به رقابت‌های جهانی نقش آفریقا را در معادلات جهانی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آفریقا درست مثل قاره مثل تازه کشف شده است. در حال حاضر ۱۸ درصد زمین‌های کشاورزی آفریقا قابل کشت بوده و ۸۲ درصد غیرقابل کشت مانده است و با بهره‌برداری از این زمین‌ها می‌توان تولیدات کشاورزی را افزایش داد. همچنین معدنی که در آفریقا وجود دارد می‌تواند در پیشرفت‌های فزاینده بسیار تأثیر داشته باشد. وقتی مسامول‌ها هستند، دنیا بی‌نیست که کشورها نتوانند جنگ تمدن‌ها سخن گفت باشند عده آن مربوط به آفریقا بود. از نظر پارگیری نیز آفریقا نقش مهمی در تحولات جهانی بازی می‌کنند و افزایش نفوذ قدرت‌های بزرگ در همین چارچوب قابل بررسی است. امریکا در جنگ‌های افغانستان و عراق سایر کشورهای را با خود همراه کرد زیرا به تنهایی نمی‌توانست این کار را انجام دهد، زیرا دنیا کنونی، دنیایی نیست که کشورها نتوانند به تنهایی عمل کنند. از سوی دیگر، اتحادیه آفریقا (بزرگ‌ترین اتحادیه منطقه‌ای جهان) در آفریقا است و از این طریق نیز می‌تواند نقش مهمی در جهان بازی کند و حتی گفته می‌شود که قرن ۲۱ قرن آفریقا است. زیرا کشورهای توسعه یافته نیز به بازار مصرف دارند و آفریقا می‌تواند این بازار را برای آنها فراهم کند. هر کس صحنه آفریقا را نگاه کند امنیت این منطقه را متوجه می‌شود. به غیر از کشورهای پیشرفته، طی دو دهه اخیر کشورهای نیمه صنعتی هم وارد آفریقا شدند. حضور کشورهایی مثل ترکیه، ژاپن، چین و استرالیا بیابانگر این است که آفریقا نقش مهمی در تحولات بین‌الملل دارد. سالانه اجلاس‌های زیادی بین کشورهای آفریقایی با کشورهای نیمه صنعتی برگزار می‌شود که از اهمیت آفریقا در عرصه جهانی حکایت دارد.